

جواهر الاخلاق

تألیف

سید محمود امینی

سرود به

میرزا محمود وزیر

متوفی به سال ۱۲۲۰ هجری قمری

با مقدمه

مرجع عالیقدر عالم تشیع

مرحوم آیت الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)



کتابخانه ملی و اسناد ایران

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه	آمین، سید محمود - ۱۳۲۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور	جواهر الاخلاق / تالیف محمود امینی معروف به میرزا محمود وزیر؛ با مقدمه مرعشی نجفی (ز.م.)
مشخصات نشر	تهران: فراهانی، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۷۲۶ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۱۵۸-۲۲-۹
وضعیت فهرست نویسی	آنها
موضوع	قرآن - اخلاق
موضوع	اخلاق اسلامی
شناسه افزوده	آیت اللهزاده، مرعشی نجفی، محمدجواد. مقدمه ترویج
رده بندی کنگر	۱۳۸۹ ج۹ ۸۴۲/الف/۸/۲۲۷/۸
رده بندی دیوبی	۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی	۲۲۸۳۶۵



تاسیس ۱۳۴۵
شناسنامه حقوقی

سفارشات و تلفکس: ۶۶۴۰۵۹۳۲

- نام کتاب: جواهر الاخلاق
 - تألیف: سید محمود امینی، معروف به میرزا محمود وزیر
 - با مقدمه: مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی
 - به اهتمام: شمس فراهانی
 - حروفچینی و آماده سازی برای چاپ: گروه امور فنی انتشارات فراهانی
 - مدیر اجرایی: فاطمه فراهانی
 - حروفچینی: گروه انتشارات فراهانی
 - نوبت چاپ اول: زمستان ۱۳۹۰
 - قطع کتاب: وزیری، ۷۳۶ صفحه
 - شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
 - لیتوگرافی چاپ و صحافی: ترنج رایانه
 - چاپ: ممتاز نو (برادران علی)
 - صحافی: جلوه
 - شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۵۸-۲۲-۹
- همه حقوق طبع محفوظ و متعلق است به مؤسسه انتشارات فراهانی و هر نوع تصویربرداری و تکثیر ویدئویی بدون مجوز ناشر ممنوع و پیگرد قانونی دارد

دفتر مرکزی و نمایشگاه دائمی: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز پلاک ۶، ساختمان انتشارات فراهانی، تلفن: ۶۶۹۶۶۷۴۶ - ۷، تلفن همراه: ۰۹۱۲۱۳۲۱۷۲۲

ما را زباغ دهر گل روی او بس است
 این یک گل زمین ز سر کوی او بس است
 از دل گشاد صد گره مشکل مرا
 یک ره گره گشائی ابروی او بس است^(۱)

تقدیم به پیشگاه:

با عظمت قطب دایره عالم امکان، مظهر تجلی معانی قرآن،
 مصلح کل جهان و آخرین اختر فروزان خاندان نبوت و امامت،
 مولانا حضرت حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین
 له الفداء و همچنین روح بلند مؤلف بزرگوار مرحوم میرزا محمود
 امینی معروف به میرزا محمود وزیر و فقیه اهل بیت عصمت و
 طهارت ذخر العباد و الزاهدین مرحوم آیه الله العظمی مرعشی
 نجفی (ره) که مقدمه حکیمانه ای برای این کتاب نگارش
 نموده اند و پدر و مادرم که اولین آموزگارانم در دین مبین اسلام
 بوده اند و در جوار بارگاه ملکوتی سیدالکریم حضرت
 عبدالعظیم حسنی (ع) آرمیده اند و همه دلسوختگان و مربیان
 تعلیم و تعلم اخلاق جامعه، که خود مثل شمع می سوزند تا
 روشنی بخش محافل بشری باشند و همه جوانان عزیز را که
 تشنه حقیقت و معرفت هستند، بهره مند گردانند.

آمین یا رب العالمین

شمس فراهانی

مدیر و بنیانگذار انتشارات فراهانی

۱. دیوان شاپور تهرانی. اثر طبع ارجاسب تهرانی منقح به شاپور قرن ۱۱ با تصحیح دکتر یحیی کاردگر تهران -

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه مؤلف
۲۳	فصل اول در توحید حضرت احدیت
۳۴	فصل دوم در فضیلت معرفت حضرت عزّت و عارفان صاحب بصیرت اویس ملازمت رکاب آن حضرت داشت تا در صفین تشریف شهادت یافت رحمة الله علیه
۳۵	فصل سیم در فضیلت محبت خدای رحمان و دوستی حضرت یزدان
۴۱	فصل چهارم در فضیلت اذکار
۴۷	فصل پنجم در خلوت خدای را پرستش کردن
۵۱	فصل ششم در فضیلت دعا
۵۷	فصل هفتم در فضیلت گریه و بکاء از خوف و محبت خدا
۷۵	فصل هشتم در شرافت خائفان از یزدان
۷۹	فصل نهم در فضیلت امید و بیم به خداوند کریم
۸۳	فصل دهم در فضیلت یقین به حضرت جهان آفرین
۸۸	فصل یازدهم در فضیلت توکل به خداوند در کل امور
۹۴	فصل دوازدهم آن که آدمی باید رضا دهد به قضای حضرت حق
۹۸	فصل سیزدهم در مذمت غفلت از حضرت حق
۱۰۳	فصل چهاردهم در آن که هر چه در خاطر بگذرانی خداوند می داند
۱۰۹	فصل پانزدهم در بندگی کردن با صدق به خداوند
۱۱۳	فصل شانزدهم در مذمت یاد کردن سوگند دروغ به خداوند
۱۱۷	فصل هفدهم در فضیلت حیا داشتن از خدا
۱۲۰	فصل هیجدهم در فضیلت ادب داشتن با حضرت رب

فصل نوزدهم در آن که انبیاء از جانب حق تعالی بودند و به جز طریق اطاعت و پیروی ایشان هیچ کس، به خداوند نمی رسد	۱۲۳
فصل بیستم در فضیلت خاتم انبیاء محمد مصطفی بر سایر پیغمبران	۱۲۹
فصل بیست و یکم در شرافت و کرامت قرآن	۱۳۴
فصل بیست و دویم در بیان آن که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده نفر ذریه او صلوات الله و سلامه علیهم انوار پاک امامتند و بر خلق ولّی مطلق و خلیفه گان بلا فصل خواجه لولاک هستند به امر حق	۱۴۰
فصل بیست و سیّم در بیان آن که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده تن اولاد او سلام الله علیهم اجمعین بعد از رسول خدا هادی امتند الی یوم القیامه	۱۴۵
فصل بیست و چهارم در شرافت ایمان و فضیلت مؤمنان	۱۵۰
فصل بیست و پنجم در مذمت جهل و نادانی	۱۵۸
فصل بیست و ششم در فضیلت حکمت و شرافت حکما	۱۶۴
فصل بیست و هفتم در مذمت احمقی و کاهلی	۱۷۲
فصل بیست و هشتم در شرافت علم و فضیلت علما	۱۷۷
فصل بیست و نهم در آئین سلطنت	۱۹۱
فصل سیام در فضیلت عدالت و دادرسی به حال رعیت که باعث نیکنامی است و آبادی مملکت	۲۰۰
فصل سی و یکم در مذمت صفت رذیله ظلم به صاحبش برساند و رواندارد که از او و کسان او ستمی رسد به مردمان که بدترین حکمرانان آن کسان اند که ترسناک باشند مردم بی گناه از ایشان	۲۱۴
فصل سی و دویم در شرافت عقل و سعادت عقلا	۲۱۶
فصل سی و سیّم در مذمت پیروی هواهای نفسانی و دل نهادن به وسوسه شیطانی	۲۲۵
فصل سی و چهارم در مذمت دوستی دنیا	۲۳۶
فصل سی و پنجم در آن که ناچار آدمی مرگ را ملاقات می نماید و نباید از او وحشت فرماید	۲۵۰
فصل سی و ششم در نداشتن غفلت از جهت تحصیل زاد آخرت	۲۶۴
فصل سی و هفتم آن که در طاعت و عبادت الهی بنده نباید کوتاهی کند	۲۷۸
فصل سی و هشتم در فضیلت زهد و تقوی و پرهیزکاری	۲۹۰
فصل سی و نهم در نیت که صحت هر عملی بدو بود فصل چهلم در نماز پنجگانه	۳۰۰
فصل چهل و یکم در صوم و فضیلت آن	۳۱۰
فصل چهل و دویم در اداء خمس مال	۳۱۵

فصل چهل و سیم در زکوة	۳۱۹
فصل چهل و چهارم در حجّ	۳۲۴
فصل چهل و پنجم در امر به معروف و نهی از منکر	۳۳۰
فصل چهل و ششم در حرمت والدین و حذر کردن از نافرمانی ایشان	۳۳۴
فصل چهل و هفتم در آن که صله ارحام باعث نزول رحمت یزدانست	۳۴۱
فصل چهل و هشتم در مذمت ریاست که چون در اعمال دینیّه داخل شود آن را باطل می کند	۳۴۵
فصل چهل و نهم در پرهیز از شرک ورزیدن به خدا که سبب عذاب ابدی بود	۳۵۰
فصل پنجاهم در فضایح گناه و مذمت نافرمانی و عصیان حضرت آله	۳۵۴
فصل پنجاه و یکم در شناعت قتل نفس که مکافات دنیا و عقوبات آخرت دارد	۳۶۵
فصل پنجاه و دویم در مذمت زنا که برای فاعل آن بدترین جزا مهیاست	۳۶۸
فصل پنجاه و سیم در مذمت شرب خمر	۳۷۲
فصل پنجاه و چهارم در آن که چاره کار عاصیان برگشت از گناه اوست عذر خواهی خطا از یزدان	۳۷۶
فصل پنجاه و پنجم در مذمت گفتار برخلاف کردار	۳۸۳
فصل پنجاه و ششم در مذمت دروغ که فروع آدمی را می برد	۳۸۸
فصل پنجاه و هفتم در فضیلت راستی که باعث رستگاری است	۳۹۲
فصل پنجاه و هشتم در فضیلت خاموشی و سخن گفتن از روی دانش	۳۹۶
فصل پنجاه و نهم در مدح قبول پند از مردمان دانشمند	۴۰۴
فصل شصتم در مذمت غیبت و احتراز از ارتکاب از معصیت بی لذت	۴۱۰
فصل شصت و یکم در مذمت صفت ردیله غمازی	۴۱۴
فصل شصت و دویم در مذمت عیب جوئی مردم	۴۱۸
فصل شصت و سیم در پرهیز از تهمت زدن به مردم	۴۲۳
فصل شصت و چهارم در مذمت نفاق و دوری نمودن از منافق	۴۲۷
فصل شصت و پنجم در مذمت سخنان لغو و خنده بسیار	۴۳۴
فصل شصت و ششم در مذمت اذیت رسانیدن به مردمان از دست و زبان	۴۳۹
فصل شصت و هفتم در نیکی و محبت کردن با مردم	۴۴۵
فصل شصت و هشتم در مذمت آزار و اذیت کردن به مردم	۴۵۲
فصل شصت و نهم در دوری جستن از لثیمان و اشرار نامسلمان	۴۵۹
فصل هفتادم در فضیلت جود و سخا	۴۶۸
فصل هفتاد و یکم در مذمت بخل و مردمان بخیل	۴۷۵

فصل هفتاد و دویم در بیان صفت رذیله حرص و مردمان حریص	۴۸۱
فصل هفتاد و سیّم در مذمت طمع و مردمان طمّاع	۴۸۹
فصل هفتاد و چهارم در فضیلت قناعت	۴۹۵
فصل هفتاد و پنجم در فضیلت درویشی و فقر بنده با خدا	۵۰۱
فصل هفتاد و ششم در فضیلت انفاق به اهل استحقاق	۵۱۰
فصل هفتاد و هفتم در آن که ممدوحست قبل از سؤال مستحق را به عطا خشنود داشتن و محروم نگذاشتن	۵۱۹
فصل هفتاد و هشتم در مذمت منت نهادن به عطا و احسانی که می شود به مسکینان	۵۲۴
فصل هفتاد و نهم در مذمت سؤال به ابرام	۵۲۹
فصل هشتادم ذکر حال فقرا و بدبختان	۵۳۳
فصل هشتاد و یکم در مدح تحصیل مال از کسب حلال	۵۴۱
فصل هشتاد و دویم در مذمت تحصیل مال از راه حرام و جای دادن محبت آن در عروق و عظام	۵۴۹
فصل هشتاد و سیّم در مذمت صرف کردن مال به اسراف و وخامت حال مسرف بی انصاف	۵۵۷
فصل هشتاد و چهارم در تمجید اقتصاد و میانه روی	۵۶۱
فصل هشتاد و پنجم در افسوس نخوردن بر فوت مال و غم نداشتن از تلف شدن اموال	۵۶۶
فصل هشتاد و ششم در فواید اندیشه و تفکر در انجام امور	۵۷۱
فصل هشتاد و هفتم در فضیلت مشورت و فواید آن	۵۷۹
فصل هشتاد و هشتم در مذمت فاش کردن اسرار خویش و نگاه نداشتن راز مردم	۵۸۵
فصل هشتاد و نهم در مذمت بدعهدی و شامت بی وفائی	۵۹۱
فصل نودم در فضیلت امانت و ترک خیانت	۵۹۸
فصل نود و یکم در مذمت شتاب و مدح انجام امور بروی تأنی و صواب	۶۰۴
فصل نود و دویم در فضیلت صبر و شکیبایی	۶۱۰
فصل نود و سیّم در فوائد شکر نعمت	۶۱۶
فصل نود و چهارم در آداب غذا خوردن و مذمت زیاده روی کردن	۶۲۳
فصل نود و پنجم در مذمت شهوت پرستی	۶۲۹
فصل نود و ششم در فضیلت کدخدامردی و سلوک با زنان	۶۳۶
فصل نود و هفتم در تربیت اولاد و اطفال	۶۴۴
فصل نود و هشتم در آن که مرد عالی همت باید تحصیل هنر کند و قابلیت	۶۵۱
فصل نود و نهم در مذمت حسد	۶۵۹

فصل صدم در مذمت عجب و تکبر	۶۶۵
فصل صد و یکم در دوری جستن از مدح کنندگان به دروغ	۶۷۱
فصل صد و دویم در مدح تواضع و مذمت بدخویی	۶۷۵
فصل صد و سیّم در مذمت خشم و غضب	۶۸۲
فصل صد و چهارم در فضیلت عفو و بخشش به گناهکار	۶۸۸
فصل صد و پنجم در آداب دوستی کردن با مردمان	۶۹۵
فصل صد و ششم در حذر کردن از دشمن	۷۰۸
فصل صد و هفتم در مراعات همسایه	۷۱۵
فصل صد و هشتم در مراعات خدمه و عیید و جواری	۷۱۸
فصل صد و نهم در آداب مهمانی و مهمان نوازی	۷۲۲
فصل صد و دهم در آداب سفر رفتن	۷۲۶

بسمه تعالی شأنه

مقدمه به قلم

مرجع عالیقدر عالم تشیع

مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

الحمد لله الرحمن الرحیم ذی اللطف العمیم و المنّ الجسیم و الصلوه و السلام علی صاحب الخلق الکریم و النباّ العظیم سیدنا و نبینا محمد و آله الغرالمیامین الهامیم. و بعد، مخفی نماند آن که از جمله وظایف انسانیّت همانا تهذیب و تربیت نفس به تخلیه و تحلیه می باشد، چنانچه قرآن کریم و کتب سماویّه و اخبار نبویّه و ولویه شاهد بر صدق این مدّعا است و از این جهت علماء اسلام همت گماشته، در این خصوص قلم فرسایی ها فرموده و آثار گرانبهائی بیادگار گذارده اند؛ از قبیل: طهارة الاعراق ابن مسکویه الاخلاق فارابی معلم ثانی، طهارة القلوب ابی طالب مکی، قوت القلوب ایشان، تهذیب النفس شیخ الرئيس ابن سینا، اخلاق ناصری محقق طوسی خواجه نصیر الدین اوصاف الاشراف ایشان المحاسبه سید بن طاووس مراقبة النفس ایشان، اخلاق محسنی ملا حسین کاشفی هروی، المحاسبه محدث فیض کاشانی، جامع السعادات حاج ملا مهدی فاضل نراقی اول، معراج السعادة حاج ملا احمد فاضل نراقی دوم، حدیقة العارفين شیخ محمد حسن مازندرانی بارفروشی مشهور به شیخ کبیر مرآة الرشاد مرحوم استاد آقای حاج شیخ عبدالله مامقانی نجفی و هزاران تألیف و تصنیف دیگر. و از جمله کتب نفیسه در این خصوص، همانا کتاب مستطاب جواهر الاخلاق می باشد؛ چه آن که او خصوصیات و مزایایی را حائز و واجد است که اکثر مؤلفات اخلاقیّه آنها را دارا نیست مانند سلاست عبارت فارسی و شیوایی قلم و استشهاد به آیات کریمه و احادیث شریفه متیفه و اشعار نغز دلنشین در ذکر هر صفتی از اوصاف بشر؛ خواه حمیده باشد خواه ذمیمه. و در حقیقت این تألیف جلیل مانند عصاره ای

از بسیار کتب و رسائل اخلاقیّه می باشد و از این جهت گوی سبقت را از اکثر آنها برده. خداوند سبحان مؤلف آن یعنی جناب مستطاب سلیل الکرام ذخرا لافاضل و الاشراف دانشمند فرزانه آقای حاج سید محمود امینی را اجر جزیل مرحمت و روح آن مرحوم را با حضرات اجداد طاهرین خود محشور فرماید. و آن فقید سعید در عصر خود از افاضل و اخیار زمان خود محسوب می شدند و آثاری قلمیّه مانند این کتاب و ترجمه ارشاد شیخ بزرگوار مفید علیه الرحمه و آثار بنائیه مانند مسجد و مدرسه محمودیه در طهران بیادگار گذارده اند و وفات ایشان در حدود یکهزار و سیصد و سی قمری بوده؛ جزاه الله خیرالجزاء و انا له الخیر شفعا و وترأ. و چون نسخ این کتاب کمیاب بلکه نایاب شده بود، لذا توفیق ربّانی شامل حال خجسته مآل جناب مستطاب صفوة الاخیار و الاجله آقای حاج آقا شمس فراهانی مدیر و بنیانگذار انتشارات فراهانی، که از ناشرین علوم آثار اهل بیت عصمت و طهارت می باشند، شده اقدام به تجدید طبع آن فرمودند بطریق چاپ نوین روز تا برادران و خواهران دینی و مؤمنان که اهل استفاده از آن هستند به یادی روح مؤلف معظم له را شاد و طلب مغفرت بجهت او بنمایند و پدر و مادر ناشر محترم را از دعای خیر فراموش نفرمایند. والسلام علی من اتبع الهدی.

خَوَّزُهُ الْقَبْدُ الْمُسْتَكِينُ خَادِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ أَبُو الْمَعَالِي شَهَابُ الدِّينِ الْحُسَيْنِيُّ
الْمَرْعَشِيُّ النُّجَفِيُّ فِي أَصِيلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِسَبْعِ مَضْمِنٍ مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْمُبَارَكِ سَنَةِ ١٣٩٣
هَجْرِي بِلَدَةِ «قَم» الْمَشْرِفَةِ حَرَمِ الْأَنْثَمَةِ الْأَطْهَارِ وَ عَشِيٍّ أَلِ مُحَمَّدٍ. حَامِداً مُصَلِّياً مُسَلِّماً
مُسْتَغْفِراً

«مقدمه مؤلف»

الهی به ذات خرد پی نبرد اگرچه در این ره بسی پی فشرده
 به هر وصف خوانمت از آن برتری که پاک و منزّه ز هر جوهری
 جهان آفریدن بود کار تو سبّاس و ستایش سزاوار تو
 هر ستایش من خدای راست و مرجع همه ثنائها حضرت کبریاست. او را جلّ جلاله،
 پرستش سزااست که ملکش بی انباز است و باب رحمتش پیوسته بر روی بندگان باز. علم
 قدیمش بر دایره جز و کل محیط است و لطف عمیمش بر دامن خار و گل بسیط. در سراق
 لم یزلی به فردانیت معروف و بر سریر لایزالی به وحدانیت موصوف است.

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جنّ و انس
 نه ادراک برکنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد
 کف نیاز به درگاه روزی دهنده‌ای برآریم که جاسوسان خرد عاجزند از آن که غیر
 هستی و وجود او، از حقیقت ذاتش چیزی بیابند و روی عجز به سوی بخشنده‌ای آریم که
 تفکرات عقول زیون‌تر از آن که از اسرار صفاتش نکته‌ای دریابند. هیچ چشمی به حدّ
 بینش، ادراک انوار شمس جلالش ننماید و هیچ دستی با مدد آفرینش، پرده از روی شاهد
 جمال عدیم المثالش نگشاید. پایه جاهش از آن رفیع‌تر که قلب به قوه عاقله و دیده به
 تندی باصره فهم ذات او کند و اثبات صفات او نماید.

گرد بسیهوده و محال مگرد بر در خانه خیال مگرد
 ذات حق را نکرده کس ادراک عقل را جیب جان در این ره چاک
 حکیم تازی به عقل تاکی به فکرت این ره نمی‌شود طی
 به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا

الهی بی تکریم تو ذلیم و بی نیروی تو علیل و بی احیای تو مرده‌ام و بی پرده پوشی تو
 مفتضح، الها با لطاف عمیم خود ابواب سعادت و معرفت خویش بر من بنده فراز نما و مرا از
 خلق بی نیاز فرما.

از برای پرورش درگاهواره عدل و فضل عام را بستان سیری خاص را بستان شیر

جان ما را عقل بخش و عقل ما را رهنمای کز برون تن غفوری وز درون جان خبیر
هیچ طاعت نامدار ناهم چنان برعلتی رایگانمان آفریدی رایگانمان درپذیر
به کلمه کن، امر را ابداع نمودی و به قلم ابداع، خلق را اختراع. همه از جودت به وجود
آمدند و آیند، و به هوایت از سرای شهادت به فضای غیبت گرایند. ذات همایونت بی همتا و
انباز است و برتر گوهر بی چونت از غیر، مستغنی و بی نیاز فراش قدرتت سراقد گردون را
بی طناب و ستون برافراشته و نقاش حکمتت نگارخانه سپهر را صورت ماه و مهر، ور
نگاشته، آثار تواناییات در هر شیء موجود و آیات یکتاییات در هر موجودی مشهود.
سحاب موهبت سلطنت جودت پیوسته در دامن ماهیات ممکنه جواهر وجود بارد و قلم
عنایت منشی مشیت همواره بر صحیفه قلوب ممتحنه طغرای شهود نگار و مشکوة ملک را
به مصایح نفوس ملکوتیه روشن نمودی و سماء عقل را به کواکب معارف کلیه مزین
فرمودی، در هر زمانی به عنوانی متجلی باشی و دل های خواص را به زیور اخلاص متجلی
سازی و در هر دوری به طوری ظاهر و به تربیت عموم مظاهر پردازی، انبیا را برانگیختی
برای رفعت دادن نام احدیت و الهام کردی ما را به اقرار کلمه توحید، تمام پیمبران مظاهر
صفات هستند و به ذات دلیل و خلق را به سوی مقام بقا و سر منزل ارتقاء واضح تر سبیل به
خصوص صدرنشین مجمع رُسل و صورت عقل کل و سردفتر گزیدگان و شفاعت خواه
رمیدگان و سلاله طهارت و کیمیای سعادت بهین خلاصه وجود و ستوده پیغمبر محمود
ﷺ

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک اوست
تازه ترین سنبل صحرای ناز خالص ترین گیسوهر دریای راز
رهبری که کوه افلاک، فرودترین پایه پایگاه او و مهره خاک، گمترین بنده آستان
معتکفان کعبه بارگاه اوست، زبان بیان جمله خطیبان عالم سخندانی داستان کمالش را
تقریر نتوانند و خامه های تصویر و بنان دبیران دفترخانه معانی در مقام تحریر حال او به
شادروان جلالش فرومانند. صلوات و تحیات و درود نامعدود بر روان آن شهسوار عرصه
کونین و شاهباز طایر فضای قاب و قوسین و بر مکمن انوار معارف ربانیه و مخزن اسرار
علوم فرقانیه و صبح صادق امامت و نیر اعظم مطلع هدایت و ولی حق و وصی مطلق و
داماد و ابن عم او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و یازده تن اولادش سلام الله علیهم
اجمعین باد که همگی خلیفگان و آل و ارومت آن رسول پاک اند و شارحان طریق صلاح و
سدادند و فاتحان ابواب فلاح و رشاد و پیشوایان دین و مخصوصین حضرت رب

العالمین اند.

و بعد؛ منت خدای را عزوجل که در عهد دولت و زمان سلطنت جاوید مدّت شهریار کامکار، خدیو کشورگشای عدل شعار، اعظم سلاطین جهان و اکرم خواقین دوران، پادشاه جمجاه و شاهنشاه آسمان درگاه، یاور ملک و ملّت و مؤیّد دین و دولت السّلاطین و الخاقان بن الخاقان مظفرالدّین شاه قاجار خلدالله ملکه و ایدالله سلطانه، رواج شرع مقدّس نبوی ﷺ و رونق مذهب صحیح مرتضوی به حدّی در فزایش و به اندازه‌ای در نمایش است که این ذرّه راه حق و حقیقت نییموده و این بنده مستمی بستوده را که به لفظ تازی محمود نامیده می‌شود و پدر بر پدر به سی و هفت نفر از سلسله سادات علوی نژاد نسب می‌رساند به فخر عباد، حضرت سیّد سجّاد، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ با همه بی قدری و بی زبانی، مجال و قدرت بر احادیث و اخبار آل رسول فراهم کردن و گفتن است به هنگامی که صحیح پیری از مشرق بی تدبیری طالع گردیده و قوای جوانی همه از کار افتاده و از ضعف و ناتوانی روی به مستی و انحطاط نهاده و بر هر دو گونه روی، موی سفید دمیده و اجل نزدیک رسیده، برای دست آویز توشه آخرت و به امید رحمت ایزد، میل و رغبت به مطالعه کتب اخبار رسول خدا و علی مرتضی و ائمه هدی ﷺ پیدا شد و پس از مرور و ممارست، نیت بر آن شد که لختی از کلمات قصار این بزرگان دین را از اصول کافی و اندرز وافی و نصایح دل‌پسند و مواعظ سودمند که در علم اخلاق دیده، به اسلوبی مرغوب و ترتیبی مطلوب و پسندیده پس از دیباچه به یک صد و ده فصل به عدد نام نامی و اسم گرامی مبارک حضرت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ و یک خاتمه نگارش دهد.

رستگاری خود در آن داند یادگاری ز خود بجا ماند
هست پاک از ریا و هزل و فضول زان که جمله است گفت آل رسول
تا هر که را به ملاحظه آن خاطر تعلق گیرد، بی زحمت رجوع به دیگر دفاتر از مطالعه آن
نثرأ و نظماً فائدتى برد و این مشت خاک را به مغفرت یزدان پاک یاد فرماید.

سخن‌ها را به دستور خردمند به نظم و نثر از آن دادیم پیوند
که گاهی طبع از آن آرام گیرد زبان هم زان دگر یک کام گیرد
ساخته‌ام من به تمنای خویش خانه‌ای اندر خور کالای خویش
مایه درویشی و شاهی در او مخزن اسرار الهی در او
رسول خدا ﷺ به امیرمؤمنان می‌فرماید: اگر خدای یکی از بندگان خویش را به دست

تو هدایت فرماید، از تمامی ملک دنیا بهتر است. و امیر مؤمنان می فرماید: کامل ترین معرفتها شناسایی نفس است و بهترین علوم تکمیل کردن آن. و بدان که از برای نفس از مبدأ او که وحدت ذات است تا منتها که **إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** می باشد، دو قوس بود: اول قوس نزول که از مقام اطلاق ذات به نوع تنزل می آید به سوی عالم عقول کلیّه و ارواح مجرّده و عالم نفوس کلیّه و جزئیّه و عالم طبع و عالم جسم و هیولی اولی که آخر مراتب تنزّلات و اول عالم خلق است و دیگر قوس صعود که از هیولی ترقّی می نماید به صور معدنیّه و نفس نباتیه و نفس حیوانیه و نفس انسانیّه. و از برای نفس انسانی در مراتب استکمالات عرفا هفت مقام دانند و آن را لطایف سبع خوانند که طبع ۱ و صدر ۲ و قلب ۳ و روح ۴ و سر ۵ و خفی ۶ و احفا ۷ باشد و مرتبه رابع را که روح نامند و از عالم امر گویند به مضمون آیة کریمه است که **قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**. می فرماید: بگو ای محمد **رُوحٌ** روح از عالم امر پروردگار است نه از عالم خلق او تعالی سبحانه، روح را در دنیا غریب دان و او را گرمی دار.

روح را جوهری شمس عظیم	کدام از روح یافت این تعظیم
بنج حس پنج روزه وام تواند	نفس و جان تا ابد غلام تواند
فاقه منمای بیش از این جان را	خوب دار این دو روزه مهمان را

روح نورست از انوار الهی و طایرست از اوج عالم نامتناهی و بدان که تو ساخته از این دو چیزی: یکی تن که از جنس عالم جسمانیست و از چهار عناصر فانی و دیگر روح و جان و نفس ناطقه که هر سه یک جوهر می باشد و آن جسم و جسمانی نباشد به دلیل آن که هر چه موجود و جسم و جسمانی بود، قابل تجزیه بود و آن چه قابل تجزیه نبود آن را بسیط خوانند و چون نفس قسمت شدنی نباشد، بسیط باشد. و دلیل دیگر آن که هیچ جسم قبول صورتی نتواند کرد تا صورت پیشتر او زایل نشود یعنی هر جسمی که شکل مکعب باشد تا آن شکل خراب نگردد به شکل کروی درنیاید؛ چنان که این حکم در جملگی اجسام مستمر و عام بود و حال آن که نفس به خلاف این می باشد به واسطه آن که چندین صور مختلف را در آن واحد قبول می کند بی آن که استدعای زوال صور سابقه کند و هرگز از بسیاری صوری که در او حاصل آید، از قبول صورت دیگر به جز نیاید بلکه بسیاری صور معین او باشد بر سهولت قبول صور دیگر؛ چه انسان را هر چه علم زیاد شود، فهم و کیاست زیاد می شود و برای افاده و استفاده مستعدتر می گردد.

بیش شد در دل صور دل بیش دید	بیشتر آمد در او صورت پدید
دل شود آنسان که گر هفت آسمان	اندرو آید شود در وی نهان

پس نفس جسم و جسمانی نبود و مراد از انسان و حقیقت آدمی او بود که ادراک معقولات بذات خویش کند و تدبیر و تصرف او در این بدن محسوس بود و برای هرکس تأمل نماید مقرر باشد که بدن آلات و ادواتی است نفس را مانند آلات و ادوات صنایع محترفه و نه آن است که بدن موضوع یا مکان نفس باشد بواسطه آن که نفس جسم و جسمانی نیست که در موضوع و مکان استقرار گیرد و کس ادراک نفس به حواس ظاهره نکند مگر بنظر باطن و شناسایی به کنه او نتواند به هم رساند مگر در این عالم خود را کامل نماید تا بعد از تجرد و مفارقت روح از بدن او را بیابد و حقیقت آن را دریابد و کسی که در دنیا علاقه بدنی از خود سلب نماید و قلب را از زنگ کدروت و غبار عالم طبیعت پاک فرماید و نفس را به سر حد کمال رساند مغز او را شوری و دل او را سروری حاصل شود و یقین کند که ذات او از جای دیگر و حقیقت او جوهری بسیط و مجرد از کشور ملکوت و گوهری عزیز از جنس فرشتگان عالم جبروتست و او را بیفایده به این عالم نفرستاده‌اند و بیهوده در صندوق بدن نهاده‌اند و بی جهت بر سباع و بهائم شرافت نداده‌اند و بی سبب او را بر سایر مخلوق ترجیح نگذاشته‌اند و در حقیقت کلید سعادت دو جهانی برای آدمی شناسائی نفس خویش است که او را احانت بر شناختن خداوند می‌نماید و رسول خدا ﷺ می‌فرماید هر که خود را شناخت خدای را شناخته پس کسی که خود را شناخت خدا را شناخته.

ایدل آنکس که خویش را شناخت
میر خدای را شناخت نتواند
تا نگوید بترک هستی خویش
نبرد تسوید باخت نتواند

لذا بر هر شخصی لازم است که غوصی در دریای وجود خود کند تا بفهمد و بصیر گردد بر آن که جزء و کل ملک و ملکوت از افلاک و انجم و طبایع و عناصر و معادن و نباتات و حیوانات و جن و ملائکه و عقول و نفوس در ذات او مندرج و هرچه در خزانه یزدانیست بدو ارزانیست و نظر نماید از ابتدای حال خویش که نطفه‌ای بوده اصل جسم و تن او و از مأکولاتی است که ابوبین وی تناول کردند و به چندین طبع و نضج در معده و معاء ایشان بعد از اتمام هضم رابع که در اعضا می‌شود لطیف آن از کثیف جدا گشت و منی گردید و در پشت مرد و سینه زن قرار گرفت و به مضمون آیه کریمه فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ ذَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ به واسطه محبتی که مابین زوجین پیدا شد آن دو نطفه از پشت پدر و سینه مادر توجه بسوی منزلگاه تنگ و تاریک رحم کردند و محبت و محبوب وار دست توافقی در گردن تعانق یکدیگر درآوردند و به صفت یگانگی موصوف گشتند و از

حیث آن که آب بالطبع مدور است نطفه به شکل گونی در رحم افتاد و در آنجا قرار گرفت و امر شد به سبعة سیاره که مهیا شوند برای خادمی او و هریک نقد خود را نثار فرق او کند پس به هر یک ماه کوکی مشغول تربیت آن مولود گردید و اول مرتبه زحل که صاحب فلک هفتم است به دایگی او اقدام نمود و از مقام نطفگی به رتبه علقگی رسانید و در او آثار ماده معدنی چون چشم و گوش و دهان و دست و پا و معده و جگر و دل و رگ و پی و استخوان و گوشت و پیه و سایر اعضا از ظاهری و باطنی به شرحی که اجزاء بدن آدمی در کتب تشریح طبیه مسطور است به هم رسید که هرگاه شخص در هر جزء آن از روی تفکر و تصور بنگرد و متحیر می شود بر اینکه خداوند چگونه صنایع قدرت بکار برده و چه نحو بدایع حکمت آشکار کرده و بعد به تربیت فلک هشتم که فلک البروج است و مدد مشتری و مریخ و شمس در ماه دویم و سیم و چهارم روح نباتی در او دمیده گردید و قوای طبیعی از غذایه و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غیرها در او پدید آمد و نشو و نما و بالیدن اعضا پیدا شد و جنین در آن ظلمتکده رحم کفهای دستها بر دو طرف روی و مرفقها بر تهیگاه و زانوها را به سینه جمع کرده و زنجیران را بر سر زانو گذارده از رهگذر ناف غذاخور گشت و خونی را که در رحم جمع شده بود بخود در کشید و روح حیوانی در او پدید گردید و به واسطه دخل و تصرفی که آن روح در دل و دماغ کرد روح نفسانی ظاهر شد که او سبب حس و حرکت ارادی بدنست و تا بدین جا آدمی بر حسب خلقت شریک بود با دیگر حیوانات در آثار معدنی به نهجی که ذکر شد و روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی و در ماه پنج و شش و هفت که نوبت خدمت او با زهره و عطارد و قمر گردید کودک به حرکت درآمد و دست و پا جنبیدن گرفت و در ماه هشت دفعه دیگر زحل دخالت کرد و در ماه نه ثانیاً قمر مربی شد تا زمانی که مشیت الهیه تعلق بر آن گرفت که او را از تنگنای رحم بکوچانید و قدم به فضای این عالم گذارد و شاهنشاه کشور هستی آن را مانند مملکتی به اقطاع روح انسانی که نفس ناطقه است و لطیفه ربانی مقرر فرمود و آن شهسوار عرشی را خداوند به جهت مصالحی چند از موطن حقیقی و مسکن اصلی بدین شهر بدن و مرکب تن که چیزی است عاریت به مسافرت فرستاد و به قدرت کامله ربط میان او و این بدن نهاد و محبوس این زندانش نمود و مقید بقید علاقه این تنش قرار داد که از مدخل این شهر تهیه خود کرده و از سود تجارت این سواری و سفرمایه بدست آورده تا وقت معین و زمان موعود و رسیدن فرمان یا آیتها النفس المطمئنة ارجع الی ربك راضیه مَرْضِیَّة قطع الفت از این مرکز خاک کند و رجعت به عالم پاک نماید.

عالم علوی بود جایگاه مرغ روح آب‌خور او بود گلشن باغ جنان
در دو جهانش مکان نیست که او کانی است کان وی است امر رب جای وی از لامکان
بدن چیزی است فاسدشدنی و بی بقا که بعد از مفارقت روح از هم فرو ریزد و اجزاء او
از یکدیگر متفرق گردد و با خاک بیامیزد و نفس تا تعلق باین جسد دارد شرکت دارد با
سایر حیوانات به شرحی که داده شد و از آن جهات انسان بر هیچ حیوانی فضیلت ندارد
مگر فضیلت او به جهت مقام و مرتبه دیگر بود که آن نفس ناطقه باشد که حیوانات را نباشد
و برای نفس ناطقه بعد از انحلال ترکیب بدن فنا و خرابی نبود و او زنده جاوید و پاینده و
باقی در نعیم مقیم یا گرفتار عذاب الیم بود پس انسان را دو جهت است یکی جهت روحانی
که مناسبت او با فرشتگان است و دیگر جهت جسمانی و مشابَهت وی با حیوان.

بهره‌ای از ملک هست و نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر به فضیلت ز ملک
توئی آن جوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
آدمی را راهی است به اراده و به رتبه اعلی و بالطبیعه به مرتبه ادنی و مفتاح سعادت و
شقاوت بدست کفایت او باز داده‌اند تا اگر بر وفق مصلحت و از روی ارادت بر قاعده
مستقیم حرکت کند و به تدریج سوی علوم و معارف و آداب و فضایل گراید شوقی که در
طبیعت او به رسیدن کمال مرکوز و پنهان است او را به راه راست و مقصد محمود از مرتبه به
مرتبه و از افق به افقی می‌رساند تا نور الهی بر او تابد و مجاورت ملا اعلی یابد و از مقربان
حضرت صمدی شود و هرگاه در مرتبه اصلی سکون و اقامت اختیار کند و زمام خاطر
بدست طبیعت خود دهد او را به طریق معکوس روی به سمت اسفل گرداند و شوقی فاسد و
میلی کاسد مانند شهوت‌های رویه که در طبایع بیماران است با آن اضافت شود و روز بروز
و لحظه به لحظه ناقص تر گردد و انحطاط و نقصان غلبه کند تا به کمتر مدتی به درجه ادنی و
رتبه اخس رسد و این مقام هلاکت او بود.

تا تو به تن حیوان بجانی از ملک	تا روی هم بر زمین هم بر فلک
این چنین شد خلقت جنس بشر	از فرشته نیم او نیمش ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی بود
تا کد امین غالب آید در نبرد	زین دوگانه تا کد امین برد نبرد

لکن بر کسی که معلوم شود حقیقت او چیست و اصل او کیست البته باید در صدد حیات
ابدیه و کسب سعادت سرمدیه برآید و خود را بسر منزل فلاح و نجات رساند و آن
موقوفست به مجاهدت نفس و تبدیل اخلاق رذیله با اوصاف جمیله و تحصیل کمال و علم

اخلاق که شریف‌ترین صناعات اهل عالم است و بر شرافت این علم رفیع منزلت اخلاق اشرف کائنات و خلاصه موجودات دلیلی واضح و برهانی لایح بود و نیز حکمای سلف نام علم را پس از علم خداشناسی جز بر علم اخلاق اطلاق نمی‌کردند و آن را اکسیر اعظم می‌نامیدند و شخص تهذیب اخلاق نکرده را چون شجر بی‌بر و درخت بی‌ثمر می‌دانستند و فی‌الحقیقه نفسی که جامع اخلاق ذمیمه و صفات رذیله باشد از تحصیل علوم بغیر شر و فساد از او نزاید و کسی که نفس خود را از صفات رذیله پاک سازد و به تحصیل ملکات جمیله پردازد و از تبدل ازمنه متغیر نشود و بدی مردم با او و از احسان و نیکویی کردن به آنها باز ندارد و دشمنی ایشان به او در دوستی او با ایشان خلل نرساند و دست‌خار و خس‌شبهات بدامن اعتقادش نرسد و در قوت نفس و نیکوئی اخلاق و بزرگی ذات و حسن صفات به مرتبه‌ای رسد که از عالم جسمانیات بالاتر رفته و داخل خیل مجرّادات شود.

آدمیزاده طریقه معجونی است از فرشته سرشته وز حیوان

گر کند میل این شود کم از این و رکند میل آن شود به از آن

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ خَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا فَضْلاً لَّيْسَ بِأَمْرٍ مُّرْتَابٍ
 نمودیم ایشان را در صحرا و دریا و روزی دادیم ایشان را از طعام‌های پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنها که آفریده‌ایم افزونی دادنی بشرف و کرامت و کمال و اخلاق حسنه و معرفت پس بر هر نفسی لازم است که سعی در استیلاي قوه عقلیه و جهد در استیفای سعادت ابدیه و عمر صرف تحصیل صفات جمیله و دفع اخلاق رذیله نماید و پیرامون شهوات نفسانی و لذات جسمانی نگردد مگر به قدر ضرورت یعنی غذا را مختصر نماید بدانچه برای صحت بدن محتاج بود و به قدری که موجب خجالت در نزد اهل و عیال نباشد و جامه را منحصر کند باندازه‌ای که بدن را بپوشاند و دفع سرما و گرما کند و در نظر همگنان خوار و بی‌اعتبار نگردد و در پی امر مجامعت به حدی رود که حفظ نوع و بقای نسل بود و بیرهیزد از علایق دنیوی که اسباب هلاکت ابد می‌گردد و بر خویش ترحم نماید و اندیشه و چاره‌ای در کار خود فرماید قبل از آن که راه‌چاره‌ها و طرق اندیشه‌ها بر او بسته شود و خود را دریابد که وقت در گذر است و احتراز کند از عادات بد و ملکات نامحمود پیش از آن که اخلاق رذیله‌اش در دل محکم و صفات ذمیمه بدستکاری طبیعت قوی و مستحکم گردد.

بیش از آن کایام پیری در رسد	گردنت بندد به حبل من مَسَد
وقت تنگ و لاشه لنگ و راه دور	عمر ضایع کرده و جان ناصبور
بیخ‌های خوی بد محکم شده	قوت برکنندن آن کم شده
بیخ بد را جهد کن زوتر بکن	تا نروید زشت خاری در چمن
باز سلطانی عزیز و کامیار	ننگ باشد گر کند کبکت شکار

شخص باید دو روزیکه دسترس دارد روزگار خود را مهمل و زندگانی را مختل نسازد و زمان فرصت و هنگام فراغت را در عهده تأخیر و اعتذار نیندازد و بصعوبت طریق نو میدی نه پیماید که اهمال در ادراک سعادت مستدعی شقاوت ابدی شود و فریب نخورد و به هوای نفس مغرور نشود و عیوب خود را بشناسد و فرق میان رشد و گمراهی خویش بدهد و خود را صاحب خلق جمیل نشمرد که رسیدن به درجات عالیّه ممکن نشود جز به نوشیدن دُرْد درد و پوشیدن بُرْد گرم و سرد چنانکه هرگاه نفس به مطعومی مضرّ مبادرت کند در وقتی که پرهیز ضرور بود او را مالش دهد به امتناع از طعام و التزام صیام و هرگاه بیگاه در غضبی مسارعت کند او را به بیم از خدا و صدقه و نذر به فقرا که بر او دشوار آید تأدیب کند و اگر از نفس کسالتی در غیر موضع احساس کند او را به مشقتی فوق العاده مجبور و به زحمتی بر تحمل زیاده مقهور گرداند.

هرکه دانست چیست آخر کار	می‌ناید عنان بدیو سنبدر
متفکر همی نشاید زیست	مستغیر همی نباید مُرد

تا خود را از کثافات عالم طبیعت تطهیر دهد و دل را از نقوش باطله بشوید و اجتناب کند از مصاحبت اشرار و تقرّب جوید به مجالست اهل علم و اخیار و جدّ و جهد فرماید در طلب اخلاق حسنه و قیام کند بادای حقوق خداوند که بخشنده خیر است و فیض دهنده کرامات و سبب وجود هر نعمت که تابع وجود است اوست و بنده باید به قدر طاقت در اموری که میان او و معبود او باشد طریق افضل مسلوک دارد تا در معرفت خود را به درجه‌ای رساند که محرم حرم انس پروردگار شود و قدم بر بساط قرب حضرت آفریدگار نهد و این نشود مگر به دانستن علوم و تحصیل معرفت که برای هرکس به قدر قوه و استعداد لازمست و به اتفاق حکمای متقدّمین و متأخرین هیچ کس مستحقّ مدح و مستعدّ مباحثات و مفاخرت نشود الاّ بدانستن و عمل کردن بدین سه علم یا یکی از این سه علم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: **إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةُ آيَةٍ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ غَدِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ** یعنی علم بر سه گونه است نخست علم به اصول عقاید که به براهین عقلیه و محکّمات قرآن استوار شود و

دیگر علم به محاسن اخلاق که از خدای بر بنده واجب باشد و دیگر علم به احکام شرعیّه که علم فقه باشد و آن را علم دین گویند و از تحصیل آنها سعادت اخرویّه حاصل شود و بعد از علم معرفت باری تعالی علمی شریف تر از علم اخلاق نبود که به دانستن و بکار بستن آن صفای باطن پدید آید و انوار الهیّه بر دل تابد به نوعی که دل غریق بحر عظمت و جلال حضرت ذوالجلال شود و غلبه فیوضات جمال و کمال واجب الوجود و اشعه اشراقات انوار غیب و شهود بر آن احاطه کند تا او را از وادی ظلمات گمراهی به سر منزل تجلیّات نامتناهی رساند که غیر از یک وجود بالمرّه از سایر موجودات ضعیفه غافل گردد و بر او روشن شود که از برای حق تعالی به شریک و انبازی نبود و بغیر او احدی منشأ هیچ امری نباشد و او را منفرد و مستقلّ به خلافت داند و دهنده رزق و منع و ذلت و عطا و فقر و غنا و صحت و مرض و حیات و مرگ شناسد و کسی که بدین مرتبه رسد به حقیقت توحید رسیده باشد.

عزّت و ذلّت دهد از قدرتش
او دهد بر بندگان اندر جهان
بر هر آنچه آید از هستی بنام

داند او که بود بوفق مشیتش
صحت و امنیّت رزق و روان
قادر او بر منع و بر اعطا تمام